

Putnam; Fact/Value Dichotomy and Fact Constructivism

Ahmad Ebadi 

Associate Professor of Islamic Philosophy and Theology, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Mohammad Emdadi
Masuleh 

Ph.D. Student of Contemporary Philosophy, Imam Khomeini International University (IKIU), Qazvin, Iran

Abstract

Hillary Putnam is one of the contemporary philosophers who study the fact/value dichotomy. In his thoughts, these two concepts are interpretation and even conceptually not separate, a notion named instructive pragmatism. He accuses the advocates of this dichotomy and believes that when they say morality is separate from fact, they base their trust on the supposition that they realize fact in its exact sense. He sets three reasons that lead to resorting to this dichotomy of reality/value and by rejecting all, paves the way for his criticism of this dichotomy. The drawbacks recognized by him in this context, consist of 1. conversion of a non-destructive distinction into a destructive metaphysical dichotomy, 2. The impact of science from the values in generating science, 3. existence of consensus regarding ethical issues similar to that of other domains, 4. inaccuracy in the analysis of moral judgment into the two perspective and descriptive components, 5. wrong moral thick concepts, a reason in the interpretation of facts and values. Next to accepting his thoughts, and strong points in rejecting fact/value dichotomy, we believe when he defends the character of constructive facts, the following deficiencies become evident in his views: 1. inaccuracy in changing facts due to the conceptual schema, 2. the problem of backward causation, 3. lack

– Corresponding Author: a.ebadi@ahl.ui.ac.ir


How to Cite: Ebadi, A., Emdadi Masuleh, M. (2022). Putnam; Fact/Value Dichotomy and Fact Constructivism, *Hekmat va Falsafeh*, 16(68), 123-152.


of conceptual competence, 4. problem of incoherence and 5. use mention fallacy. The objective of this paper is to analyze and assess the strong and weak points of Putman's views on fact/value dichotomy.

Keywords: Fact/Value Dichotomy, Non-Cognitive Ethics, Thick Ethical Concepts, Pragmatism, Fact-Constructivism, Putnam.



پاتنم؛ دوگانگی واقعیت/ارزش و برساخت‌انگاری واقعیت

احمد عبادی *  دانشیار فلسفه و کلام اسلامی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران

محمد امدادی ماسوله  دانشجوی دکتری فلسفه معاصر، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره)، قزوین، ایران

چکیده

هیلاری پاتنم یکی از فلسفه‌دانان معاصر است که به ردّ دوگانگی واقعیت/ارزش می‌پردازد. در اندیشه‌ی او این دو درهم‌تنیده‌اند و حتی به لحاظ مفهومی نیز از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند، دیدگاهی که او آن را آموزه‌ای پراگماتیستی می‌داند. وی موافقان این دوگانگی را متهم به جزم‌اندیشی می‌کند و معتقد است وقتی آن‌ها می‌گویند اخلاق از واقعیت‌ها جداست، از این اعتمادشان نشأت می‌گیرد که گمان می‌کنند دقیقاً «واقعیت» را می‌شناسند. پاتنم سه دلیلی که موجب روی آوردن به دوگانگی واقعیت/ارزش می‌شود را بیان می‌کند و با ردّ هر سه، زمینه را برای نقدهای خود بر این دوگانگی فراهم می‌کند. اشکالات پاتنم بر این دوگانگی عبارت‌اند از: ۱. تبدیل تمایز بی‌ضرر به یک دوگانگی متافیزیکی زیان‌بار ۲. تأثیرپذیری علم از ارزش‌ها در فرآیند ایجاد علم ۳. وجود اتفاق‌نظر در خصوص مسائل اخلاقی به‌مانند دیگر عرصه‌ها ۴. نادرستی تجزیه‌ی احکام اخلاقی به دو مؤلفه‌ی توصیه‌ای و توصیفی ۵. مفاهیم غلیظ اخلاقی دلیلی بر درهم‌تنیدگی واقعیت‌ها و ارزش‌ها. ضمن پذیرش نقاط قوت اندیشه‌های پاتنم در ردّ دوگانگی واقعیت/ارزش، معتقدیم آنجا که او از سرشت برساخت‌انگارانه‌ی «واقعیت‌ها» دفاع می‌کند، دیدگاهش دارای ایراداتی است: ۱. نادرستی تغییر واقعیت‌ها به دلیل ردّ طرح مفهومی، ۲. مشکل علیت معکوس، ۳. عدم کفایت مفهومی، ۴. ناسازگاری و ۵. مغالطه‌ی کاربرد ارجاع. هدف این نوشتار، تحلیل و بررسی نقاط قوت و ضعف دیدگاه پاتنم درباره‌ی دوگانگی واقعیت/ارزش است.

کلیدواژه‌ها: دوگانگی واقعیت/ارزش، شناخت‌انگاری اخلاقی، مفاهیم غلیظ اخلاقی، پراگماتیسم، برساخت‌انگاری واقعیت، پاتنم.

مقدمه

در دوره‌ی معاصر، گفتگو در خصوص ارتباط میان قلمرو ارزش‌ها و واقعیت‌ها به زمانی بازمی‌گردد که درباره‌ی موضوعات اخلاقی این اعتقاد به وجود آمد که مفاهیم اخلاقی صرفاً قضاوتی ارزشی هستند که به بیان یک عقیده یا سلیقه‌ای ذهنی می‌پردازند و نمی‌توان در خصوص آن‌ها به نحو عقلانی به بحث و تبادل نظر پرداخت (Hickey 2009: 146). ریشه‌ی این دوگانگی را می‌توان در دو تمایز دیگر، یعنی تمایز «باید/است»^۱ (هیوم) و تمایز «تحلیلی/ترکیبی»^۲ (اثبات‌گراها) جست. هیوم یک آموزه‌ی معروف دارد مبنی بر اینکه از یک «است» نمی‌توان یک «باید» را نتیجه گرفت. هیوم تنها به یک دوگانگی متافیزیکی بین «امور واقع» و «روابط ایده‌ها» قائل بود. از نظر هیوم، وقتی یک حکم «است»، یک «امر واقع» را توصیف می‌کند، هیچ حکم «باید»ی نمی‌توان از آن استخراج نمود (Hume 1978: 469-470)؛ اما اثبات‌گراها یک طبقه‌بندی سه‌بخشی مطرح کردند که تمام قضاوت‌های ما را در بر می‌گیرد: ۱. احکام ترکیبی که به‌طور تجربی تحقیق‌پذیرند. ۲. احکام تحلیلی که صرفاً بر پایه‌ی قواعد منطقی صادق و کاذب‌اند. ۳. احکامی که از حیث معرفتی بی‌معنا هستند که قضاوت‌های اخلاقی مربوط به نوع سوم قضاوت‌ها است و چون ارزش‌ها، نه تحلیلی هستند و نه تحقیق‌پذیر تجربی، هیچ‌گونه واقعیتی را بیان نمی‌کنند.

هدف این نوشتار، آن است که ارتباط میان واقعیت‌ها و ارزش‌ها را نزد هیلاری پاتنم^۳ (۲۰۱۶-۱۹۲۶) مورد ارزیابی قرار دهد. او در وهله‌ی نخست یک فیلسوف علم است و با چنین نگاهی وارد عرصه‌ی مباحث اخلاقی می‌شود. تسلط به مباحث فلسفه‌ی علم موجب شده تا با رویکرد متفاوتی به اخلاق بنگرد. در این خصوص، ابتدا سه عاملی که موجب ارائه‌ی این دوگانگی از سوی پاتنم شده را بیان می‌کنیم. در ادامه، نقدهای او بر دوگانگی واقعیت/ارزش را بررسی می‌کنیم و نشان می‌دهیم که چگونه پاتنم با نگرشی پراگماتیستی

۱. Is/Ought

۲. Analytic/Synthetic

۳. Hilary Whitehall Putnam

به رد آن ویژگی‌هایی می‌پردازد که موافقان این دوگانگی برای ارزش‌ها برشمرده‌اند. در پایان، با نگاهی تحلیلی، تکمیلی و انتقادی، نخست از عینیت ارزش‌ها که پاتنم به آن ملتزم بوده، دفاع می‌کنیم و دوم، به نقد رویکرد برساخت‌انگارانه‌ی پاتنم به واقعیت‌ها می‌پردازیم.

۲. پاتنم؛ مسئله‌ی واقعیت/ارزش

در سراسر قرن بیستم، زمانی که فلسفه‌ی تحلیلی در اوج خود قرار داشت، فلسفه‌دانان گرایش داشتند تا به‌طور بی‌وقفه درباره‌ی گزاره‌های علمی و اخلاقی، به‌عنوان دو حوزه‌ی جدا از یکدیگر به اظهارنظر بپردازند. از نظر این فلسفه‌دانان که در اخلاق بیشتر به نظریه‌ی شناخت‌ناانگاری^۱ گرایش داشتند تنها گزاره‌های علمی توصیفی‌اند و به بیان واقعیت‌ها می‌پردازند و قادرند به‌نحو عینی متصف به صدق و کذب شوند، درحالی‌که گزاره‌های اخلاقی فاقد این خصوصیات هستند. به‌طور خلاصه، طرفداران این دوگانگی، ویژگی‌های عاطفی^۲، احساسی^۳، توصیه‌ای^۴، شخصی^۵ و نسبی^۶ را برای ارزش‌ها برشمرده‌اند؛ اما پاتنم با دیدگاه آنان درباره‌ی جدایی واقعیت از ارزش به مخالفت پرداخت.

پاتنم فیلسوفی است که همگی به چرخش‌های ذهنی او اذعان دارند. مارتا نوسبام^۷ (۱۹۴۷ ت) معتقد است که سخاوت و ذکاوت پاتنم موجب شد تا او گرفتار لجاجت نشود و «دستیابی به تغییر نه‌تنها او را آزرده نمی‌کرد، بلکه برایش بسیار لذت‌بخش بود» (Ibid

۱. طبق نظریه‌ی شناخت‌ناانگاری (Non-Cognitive Theory)، گزاره‌های اخلاقی خبر از واقعیت اخلاقی نمی‌دهند. این گزاره‌ها نه اثبات‌پذیرند و نه ابطال‌پذیر. چیزی وجود ندارد تا از طریق «شهود اخلاقی» شناخته شود. حتی از منظر این نظریه، توصیف‌گفته‌های اخلاقی به‌عنوان گفته‌هایی قابل صدق و کذب، توصیفی غلط یا دست‌کم غلط‌انداز است.

۲. Emotive

۳. Sentiment

۴. Prescriptive

۵. Subjective

۶. Relativity

۷. Martha Nussbaum

(2017). دنیل دنت^۱ (۱۹۴۲ ت) در کتاب *واژه‌نامه فلسفی*^۲، «هیلاری» را این‌گونه توصیف می‌کند: «یک دوره‌ی بسیار کوتاه، اما برجسته در حیات فکری فلسفه‌دانی ممتاز». مطابق این توصیف به‌هنگام بروز یک چالش می‌توان پاسخ داد: «وای! سه یا چهار هیلاری قبل، این‌گونه فکر می‌کردم» (Ibid 2014). یکی از مهم‌ترین تحولات فکری پاتنم، رجوع به اندیشه‌های پراگماتیسم است.

مشخص شده که روث آنا پاتنم^۳ (۱۹۲۷-۲۰۱۹)، همسر هیلاری پاتنم کسی بوده که در سالیان متمادی او را به این تغییر لذت‌بخش هدایت کرده است.^۴ این دو، کتاب جدید مشترکی تحت عنوان *پراگماتیسم به‌مثابه‌ی روش زندگی: میراث پایدار ویلیام جیمز و جان دیویی*^۵ (۲۰۱۷) نوشتند که در آن درباره‌ی اهمیت پراگماتیسم به بحث پرداختند. هیلاری درخصوص نقش همسرش در روی‌آوری به پراگماتیسم می‌نویسد: «اگر اکنون با این انگاره‌ها در مسئله‌ی حاضر موافقم، پیش‌ازاین مخالفشان بودم و خود روث آنا سهم شایانی در نوگروی و تغییر عقیده‌ی من داشته است» (Putnam and Putnam 2017: 18).

پاتنم از جمله فلسفه‌دانانی است که در ارتباط با موضوع دوگانگی واقعیت/ارزش به‌نحو پراگماتیستی، اندیشیده و قلم‌فرسایی کرده است. زگلن^۶ (۱۹۴۹ ت) درخصوص رویکرد پراگماتیستی پاتنم می‌نویسد: «به‌مانند پراگماتیست‌ها، او به انکار دوگانگی واقعیت/ارزش می‌پردازد و استدلال می‌کند که واقعیت‌ها و ارزش‌ها مرتبط باهم هستند» (Zeglen 2002: 3). دیدگاه‌های پاتنم درباره‌ی اخلاق را می‌توان به‌طور ویژه در دو اثر *فروپاشی دوگانگی واقعیت/ارزش*^۷ و *اخلاق بدون هستی‌شناسی*^۱ یافت. وی در این دو

۱. Daniel Dennett

۲. *The Philosophical Lexicon*

۳. Ruth Anna Putnam

۴. به‌منظور آگاهی بیشتر درخصوص این نحوه‌ی تأثیرگذاری نک: (Bartlett 2017).

۵. *Pragmatism as A Way of Life: The Lasting Legacy of William James and John Dewey*

۶. Urszula Zeglen

۷. *The Collapse of the Fact/Value Dichotomy*

کتاب در تلاش است تا اندیشه‌ی اصلی خود، یعنی درهم‌تنیدگی^۲ واقعیت/ارزش را بیان کند، اندیشه‌ای که آن را وام‌دارِ نگرش پراگماتیستی دیویی می‌داند (Putnam 2017: 23). پاتنم درباره‌ی اصطلاح درهم‌بافتگی واقعیت/ارزش می‌نویسد: «...از تعبیر درهم‌تنیدگی استفاده کرده‌ام تا همیشه تأکید کنم که وابستگی موردنظر من، وابستگی عناصری نیست که بتوان حتی به‌لحاظ مفهومی آن‌ها را از هم تفکیک نمود» (پاتنم ۱۳۹۵: ۷۹).

او به‌طور خلاصه چهار مؤلفه را برای پراگماتیسم برمی‌شمرد: ۱. ضدشکاکیت‌گرایی^۳؛ پراگماتیست‌ها بر این باورند که شک نیازمند توجه و موجه‌سازی است درست به همان اندازه که باور به توجه نیاز دارد. ۲. خطاپذیری^۴: پراگماتیست‌ها معتقدند که هیچ‌گونه ضمانت متافیزیکی وجود ندارد که حتی استوارترین باورهای ما نیز هرگز نیازمند اصلاح نباشند. ۳. این اعتقاد که در یک معنای مشخص، عمل^۵ شالوده و بنیان اصلی در فلسفه است. ۴. هیچ دوگانگی اساسی بین واقعیت‌ها و ارزش‌ها وجود ندارد (Putnam 1994: 152).

پاتنم در آثار خود از مؤلفه‌ی چهارم، یعنی درهم‌تنیدگی واقعیت/ارزش دفاع می‌کند. او در مقدمه‌ی کتاب *واقع‌گرایی با سیمایی انسانی*^۶ درباره‌ی دوگانگی‌های مطرح‌شده در فلسفه می‌نویسد: «تمام این انگاره‌ها، [یعنی] دوگانگی واقعیت/ارزش و نیز واقعیت/قرارداد^۷ غیرقابل قبول هستند... و این را می‌توان در سنت پراگماتیسم آمریکایی یافت» (Ibid 1990: xi). پاتنم در کتاب *پراگماتیسم: پرسشی گشوده*^۸ نیز به‌نحوی این نکته را عنوان می‌کند و ردّ آشکار بسیاری از دوگانگی‌های معروف، یعنی واقعیت/ارزش،

۱. *Ethics Without Ontology*

۲. Entanglement

۳. anti-skepticism

۴. fallibilism

۵. practice

۶. *Realism with a Human Face*

۷. fact/convention

۸. *Pragmatism: An Open Question*

واقعیت/نظریه^۱ و واقعیت/تفسیر^۲ را اصلی‌ترین ویژگی فلسفه‌ی ویلیام جیمز^۳ (۱۹۱۰-۱۸۴۲) می‌داند، به گونه‌ای که جیمز آن‌ها را درهم‌تنیده و وابسته به هم توصیف می‌کند (پاتنم ۱۳۹۵: ۲۵).^۴

پاتنم اعتقاد دارد اینکه وسوسه می‌شویم یک خط‌کشی میان واقعیت و ارزش ترسیم کنیم تا ارزش‌ها بیرون از گستره‌ی استدلال عقلانی جای گیرند، سه دلیل دارد: ۱. گفتن اینکه «آن یک داوری ارزشی است»، به این معنا که «آن فقط یک قضیه‌ی ذهنی است»، بسیار آسان‌تر از انجام کار سقراط است که کوشید به ما بیاموزد: بررسی کنیم تا بفهمیم که هستیم و عمیق‌ترین باورهای ما چه هستند و بخواهیم آن باورها را در معرض آزمون موشکافانه بگذاریم. در این حالت، این دوگانگی در عمل همچون متوقف‌کننده‌ی بحث و نه تنها این، بلکه متوقف‌کننده‌ی اندیشه، عمل می‌کند و این بدترین موضعی است که دوگانگی واقعیت/ارزش به ما منتقل می‌کند (Putnam 2002: 44). فکر رهاکردن مناقشات اخلاقی «از دید عقلی حل‌ناشدنی»، به معنای رسیدن به چشم‌انداز حل بالفعل تمام ناهمواری‌های اخلاقی نیست، بلکه متعهد شدن به این اندیشه است که همواره امکان بحث و واریسی بیشتر در این خصوص وجود دارد (Adams 1997: 107).

۲. پاتنم مورد دوم را از اندیشه‌ی برنارد ویلیامز^۵ (۱۹۲۹-۲۰۰۳) می‌گیرد. همان‌گونه که ویلیامز بیان می‌کند اینکه نمی‌دانیم چگونه باید تبیینی متافیزیکی از امکان معرفت اخلاقی فراهم کنیم، این «نمی‌دانیم»، دارای چنان قدرتی است که نمی‌توان در برابر آن

^۱. Fact/theory

^۲. fact/interpretation

^۳. William James

^۴. به‌طور کلی، پاتنم در فلسفه‌ی خود با هرگونه دوگانه‌انگاری به مخالفت می‌پردازد. دوگانه‌هایی چون ذهن (mind) و بدن (body)، ذهن و جهان، مشاهده و نظریه، حقیقت (truth) و قرارداد، تحلیلی و ترکیبی، واقعیت و ارزش نمونه‌هایی از این دوگانگی‌اند که پاتنم در دوره‌های مختلف فکری خویش به انتقاد از آن‌ها می‌پردازد (Ben-Menahem 2005: 13). برای مثال، پاتنم درخصوص وابستگی ذهن و جهان می‌نویسد: «ذهن و جهان به‌طور مشترک ذهن و جهان را تشکیل می‌دهند» (Ibid 1981: xi)، این عبارت به این معناست که جهان و ذهن هر دو واقعی‌اند و هر کدام در شکل‌گیری دیگری سهم است.

^۵. Bernard Williams

مقاومت نمود (Williams 1978: 299). درحالی‌که پاتنم اعتقاد دارد همان‌گونه که تبیین متافیزیکی و مطلق از امکان معرفت غیراثباتی^۱ به شکست انجامید، فکر تبیین چگونگی امکان معرفت اخلاقی به‌طور «مطلق»^۲، مضحک و خنده‌دار است (Putnam 2002: 44).

۳. ترس داریم از اینکه جایگزین نسبی‌گرایی فرهنگی^۳، هرج‌ومرج و بی‌قانونی فرهنگی^۴ باشد؛ اما پاتنم مدعی است که جمع این دو آموزه، نخست، از طریق شناسایی اینکه داوری‌های ما مدعی اعتبار عینی‌اند و دوم، تشخیص آنکه از طریق یک فرهنگ خاص و یک وضعیت مسئله‌آفرین خاص شکل گرفته‌اند، متضاد و ناسازگار نیستند. حل این دو نه به‌معنای دست‌برداشتن از امکان گفتگوی عقلانی است و نه به‌معنای جستجو در جهت یافتن یک تکیه‌گاه ارشمیدسی یا یک مفهوم مطلق بیرون از تمام زمینه‌ها و موقعیت‌های مشکل‌ساز است، بلکه تحقیق و ارزیابی تماماً همکارانه و مردم‌سالارانه است (Putnam 2002: 45). پاتنم با نقد این سه وسوسه و اغوا، زمینه را برای ردّ دوگانگی واقعیت/ارزش فراهم می‌کند.

۳. نقدهای پاتنم بر دوگانگی واقعیت/ارزش

محور اشکالات پاتنم بر دوگانگی واقعیت/ارزش آن است که او این دو را درهم‌تنیده می‌داند. مسئله‌ای که طرفداران دوگانگی با این اعتقاد که ارزش‌ها بیرون از قلمرو واقعیت‌ها هستند، اجازه درک وابستگی و درهم‌بافتگی میان آن دو را نمی‌دهند. حال آنکه، مفاهیم ارزشی در عرصه‌ی علم قابل‌چشم‌پوشی نیستند و برخلاف موافقان این دوگانگی، این‌گونه نیست که این مفاهیم را بتوان صرفاً عاطفی، احساسی، توصیه‌ای، شخصی و نسبی به‌شمار آورد. مخاطب اصلی نقدهای پاتنم در دوگانگی واقعیت/ارزش، اثبات‌گراها^۵

۱. Non-Demonstrative

۲. Absolute

۳. Cultural Relativism

۴. Cultural Imperialism

۵. Positivists

هستند. او اثبات گرایان را متهم به جزم‌اندیشی می‌کند و معتقد است وقتی آن‌ها می‌گویند اخلاق از واقعیت‌ها جداست، از این اعتمادشان نشأت می‌گیرد که فکر می‌کنند دقیقاً «واقعیت» را می‌شناسند (Putnam 2002: 21). نقدهای پاتنم بر دوگانگی واقعیت/ارزش - که هم مبتنی بر فلسفه‌ی علم و هم فلسفه‌ی اخلاق است - عبارت‌اند از:

۱-۳. تبدیل تمایز بی‌ضرر به دوگانگی مطلق: پاتنم در ابتدا میان تمایز^۱ و دوگانگی^۲ تفاوت قائل می‌شود. از نظر او، ایجاد تمایزها می‌تواند برای اهداف فلسفی خاص سودمند باشد، اما هنگامی که این تمایزهای کارآمد، تبدیل به دوگانگی‌های ثابت، همیشگی و انعطاف‌ناپذیری همچون دوگانگی واقعیت/ارزش و ترکیبی/تحلیلی شود زیان‌بار خواهند بود. تمایز یک تفکیک بی‌ضرر است که دامنه‌ی کاربرد دارد و اگر به کار گرفته نشود، مسئله‌ای به وجود نمی‌آید، اما دوگانگی یک تفکیک تحمیلی است که تمام گزاره‌ها و جملات معنادار تحت این دستورالعمل در خواهد آمد و در صورت رعایت نکردن آن، فعالیت فلسفی‌ای انجام نمی‌شود.

منظور پاتنم از دوگانگی مطلق آن است که از دیدگاه موافقان، این دوگانگی به‌مانند شکافی «همه‌جا حاضر و بسیار مهم»^۳ است. منظور از «همه‌جا حاضر»، به این معنا است که تصور می‌شود این دوگانگی مطلقاً به‌رویی هر داوری معناداری در همه‌ی حوزه‌ها به کار می‌رود. در واقع اگر یک داوری را نتوان به این دوگانگی طبقه‌بندی نمود، آنگاه در گام نخست، آن داوری ابهام دارد و در گام دوم، گوینده در اینکه یک داوری انجام داده مطلقاً در اشتباه است؛ زیرا بدون این دوگانگی هیچ‌گونه قضاوت و داوری واقعی‌ای صورت نخواهد گرفت. اینجا است که پاتنم این دوگانگی را به یک کابوس^۴ متافیزیکی تشبیه می‌کند. منظور از دوگانگی «بسیار مهم» آن است که اگر کسی این دوگانگی را بپذیرد،

۱. Distinction

۲. Dichotomy

۳. Omnipresent and All-Important

۴. Bogey

بلافاصله تمام مسائل و دغدغه‌های فلسفی او به یک‌باره حل می‌شود! (Ibid: 10-11). برای مثال، این گذر تعیین‌کننده از یک تمایز بی‌ضرر به یک دوگانگی متافیزیکی را می‌توان در برداشت اثبات‌گرایان از تمایز بین احکام ترکیبی/تحلیلی کانت مشاهده نمود. کانت این پرسش را مطرح نمود که آیا حقیقت‌های ریاضی تحلیلی‌اند یا ترکیبی؟ اما از آنجا که تمایز کانتی یک تفکیک بی‌ضرر بود وی توانست بیان کند که قواعد ریاضی هم ترکیبی و هم ماتقدم‌اند؛ اما این ادعا نزد اثبات‌گراها کفر می‌نمود. اینکه مقوله‌ی ترکیبی ماتقدم کانتی به هیچ‌وجه نزد اثبات‌گراها موجه و قابل‌قبول نباشد، روشن می‌کند که چگونه اثبات‌گراها، تمایز عادی میان احکام تحلیلی/ترکیبی را تبدیل به یک دوگانگی متافیزیکی کرده‌اند. لذا تمایزهای معمولی دامنه‌ی کاربست دارند و اگر گاهی مورد استفاده قرار نگیرند، تعجب نمی‌کنیم، اما این مطلب در خصوص دوگانگی ثابت و انعطاف‌ناپذیر صدق نمی‌کند.

پاتنم معتقد است که طرفداران دوگانگی همین مرزبندی متافیزیکی را در مورد واقعیت و ارزش نیز به کار بردند؛ یعنی ارزش‌ها از قلمرو واقعیت‌ها بیرون هستند و نمی‌توان هیچ‌گونه پیوند و ارتباطی میان این دو حوزه، ایجاد نمود. درحالی‌که اگر تمایز واقعیت/ارزش صرفاً در حد یک تمایز موردنظر باشد، تک معنا نخواهد بود؛ یعنی اگر داوری‌های ارزشی را داوری‌هایی در نظر گیریم که آن‌ها مفاهیم اخلاقی‌ای مثل خوب، بد، باید، نباید، تکلیف، حُسن، تعهد، حق، نادرست و... به کار رود، از فضای داوری نوع خاصی از تقسیم‌بندی به‌دست می‌آوریم و اگر داوری‌ها را در ارتباط با اینکه کسی یا کسانی را می‌ستایند یا نکوهش می‌کنند، تقسیم کنیم قدری متفاوت خواهد بود. البته این مسئله، به‌معنای بی‌فایده بودن آن تمایز نیست، بلکه باید تمایز گذاشت (تمایزی که مفید است) بین داوری‌های اخلاقی و دیگر انواع داوری‌ها. همچنان که بدون تردید درست است که تمایزی باید نهاد بین داوری‌های حوزه‌ی شیمی و داوری‌هایی که به این حوزه تعلق ندارند. «اما از وجود تمایز واقعیت/ارزش در این معنا هیچ نتیجه‌ی متافیزیکی‌ای به‌دست

نمی‌آید» (Ibid: 13-19). دیویی^۱ (۱۸۵۹-۱۹۵۲) درباره‌ی ایجاد معیارهایی برای موجه‌سازی ارزش‌ها معتقد است که ما نه یک معیار واحد به معنای الگوریتم‌ها^۲ و خط‌کشی‌های مطلق- برای داوری در مورد گزاره‌های اخلاقی داریم و نه حتی نیازی به آن داریم، همان‌گونه که در هیچ عرصه‌ی دیگری چنین نیازی احساس نمی‌شود (Dewey 1926: 407). نتیجه‌ی چنین دوگانگی‌هایی آن است که ما صرفاً بر اساس یک نوع نگاه فلسفی خاص قادر خواهیم بود مسائل را مورد ارزیابی و سنجش قرار دهیم، حال آیا می‌توان تمام گزاره‌ها را از طریق این دستورالعمل مورد تحلیل قرار داد؟

۲-۳. تأثیرپذیری علم از ارزش‌ها: پاتنم معتقد است که «شناخت واقعیت‌ها مفروض به شناخت ارزش‌هاست»، آموزه‌ای که آن را به جیمز نسبت می‌دهد (پاتنم ۱۳۹۵: ۲۵). او از این مطلب می‌خواهد دو نتیجه‌ی محوری را بیان کند: نخست، توجیه گزاره‌های واقعیت‌نگر، مفروض به داوری‌های ارزشی است. دوم، باید آن داوری‌های ارزشی را قابل درست بودن در نظر بگیریم تا از این طریق، دچار شخصی‌گرایی در مورد ادعاهای واقع‌نگر نشویم (ibid 2002: 137). لذا از منظر پاتنم، ارزش‌ها و هنجارگونگی در همه‌ی تجربه‌های ما حضور فعال دارند. مؤلفه‌های معرفتی‌ای چون انسجام^۳، تأییدپذیری^۴، معقولیت^۵، سادگی^۶، زیبایی^۷ و... که ارزش‌اند و پیرس^۸ (۱۸۳۹-۱۹۱۴) آن‌ها را برای استدلال علمی ضروری می‌داند (بنگرید در: Weiss and Hartshorne 1934: 176-180)، همگی به وسیله‌ی علوم مورد پیش‌فرض قرار می‌گیرند و این دلیلی است که داوری‌های

۱. John Dewey

۲. Algorithms

۳. Coherence

۴. Plausibility

۵. Reasonableness

۶. Simplicity

۷. Beauty

۸. Charles Sanders Peirce

ارزشی برای عمل خود علم - یعنی برای داوری درخصوص پذیرش یک فرضیه - جنبه‌ی اساسی دارند (Putnam 1981: 135).^۱ حال اگر با استفاده از این ارزش‌ها - ارزش‌هایی که راهنمای ما در گزینش از میان فرضیه‌ها هستند - بتوانیم توصیفی درست از جهان ارائه دهیم این خود به معنای عینیت این ارزش‌ها است که قابلیت صدق و کذب دارند. پس چنین نیست که ارزش‌ها صرفاً با دغدغه‌های متفاوت با مسائل مربوط به واقعیت‌ها پیوند دارند. از این رو، اگر بنا بر نظر موافقان این دوگانگی، مؤلفه‌های ارزشی را صرفاً شخصی، انفسی و در نتیجه نسبی در نظر بگیریم، این شخصی‌بودن به گستره‌ی واقعیت‌ها (علوم تجربی) نیز سرایت خواهد کرد.

پس همه‌ی استدلال‌ها برای نسبی‌گرایی در ارزش‌ها را می‌توان در مورد واقعیت‌های علمی نیز تکرار نمود. این استدلال که ارزش‌های اخلاقی از حیث متافیزیکی، غیرعادی هستند، زیرا ارگانی حسی برای آشکارسازی مفهوم خوبی نداریم را می‌توان تبدیل به این تفسیر کرد که ارزش‌های معرفت‌شناختی از حیث وجودشناختی غیرعادی‌اند؛ زیرا ارگانی حسی برای آشکارسازی سادگی، انسجام و... نداریم. در نتیجه، اگر ما این ادعا را که ارزش‌ها نسبی هستند را صادق در نظر بگیریم، این نسبییت در مورد ارزش‌های معرفتی‌ای که در ردّ/قبول فرضیه‌ها در علم نقش اساسی دارند نیز صادق خواهد بود. لذا اگر بتوان نشان داد که ارزش‌های معرفتی با ارزش‌های اخلاقی رابطه‌ی نزدیکی دارند، باید یکی از این دو ادعا را موردبازنگری قرار دهیم: یا باید از عینیت علوم تجربی صرف‌نظر کنیم و یا از عینیت حوزه‌ی اخلاق دفاع کنیم (ibid 2002: 143). ما راهی برای گفتن اینکه به حقیقت رسیده‌ایم، نداریم که جدا از ارزش‌های معرفتی ما باشد و بتوانیم آن را آزمون کنیم تا ببینیم تا چه حد انتخاب نظریه‌ی منسجم‌تر یا ساده‌تر و... بدون پیش‌فرض قرار دادن همین‌ها به عنوان معیارهای باور تجربی موجه، صادق از آب در می‌آید (Firth 1981: 5-9).

۱. جیمز هم در پراگماتیسم و معنای حقیقت (Pragmatism And The Meaning Of Truth) از مؤلفه‌هایی چون سودمندی در پیش‌بینی، حفظ آموزه‌های پیشین، بساطت و انسجام به عنوان عناصری نام می‌برد که در تمام فعالیت‌های علمی نقش آفرینی می‌کنند (James 1978: 91; 83; 36; 44).

پاتنم، درخصوص اجتناب‌ناپذیری نقش ارزش‌ها در داوری گزاره‌های علمی به یک نمونه‌ی تاریخی اشاره می‌کند: هم نظریه‌ی نسبیت عام اینشتین^۱ (۱۸۷۹-۱۹۵۵) و هم نظریه‌ی جاذبه‌ی آلفرد نورث وایتهد^۲ (۱۸۶۱-۱۹۴۷) بر سر نسبیت خاص هم‌داستان بودند و هر دو پدیده‌های آشنای انکسار نور به وسیله‌ی جاذبه، ویژگی غیرنیوتنی مدار عطارد، مدار دقیق ماه و... را پیش‌بینی می‌کردند. باین‌حال، پنجاه سال پیش از آنکه کسی ادله‌ی مشاهده‌واری را مطرح نماید تا بین این دو نظریه حکم کند، نظریه‌ی اینشتین مقبول افتاد و نظریه وایتهد ردّ شد. حکمی که دانشمندان دادند مبنی بر اینکه نظریه‌ی وایتهد «باورنکردنی‌تر»^۳ یا «بی‌پایه‌تر»^۴ از آن است که بتوان آن را جدی گرفت، آشکارا از جنس داوری ارزشی است؛ و یا داوری زیبایی‌شناسانه‌ی دیراک^۵ (۱۹۰۲-۱۹۸۴) که معتقد بود، برخی فرضیه‌ها را باید جدی گرفت، از آن‌رو که «زیبا» هستند، حال آنکه مابقی نمی‌توانند صادق باشند از آن جهت که «زشت»^۶ هستند، موردی دیگری از این داوری ارزشی است (Putnam 2004: 67-68). پس اگر ما از طریق ارزش‌های معرفتی قادریم به‌درستی جهان را توصیف کنیم این فرآیندی است که ما از طریق عدسی‌های همین ارزش‌ها دیده‌ایم؛ و بدان معنا نیست که آن ارزش‌ها پذیرای یک توجیه «بیرونی» است (Putnam 2002: 32-33).

۳-۳. وجود اتفاق نظر در مسائل اخلاقی: طرفداران واقعیت/ارزش معتقدند که ارزش‌ها دارای ویژگی‌های احساسی و عاطفی هستند، از این‌رو، از عینیت بی‌بهره‌اند. حال اگر بنا بر نظر پاتنم، مدعاهای اخلاقی عینی‌اند و آن‌ها نمونه‌های راستین از گفتارهای تحقیقی‌اند،

۱. Albert Einstein

۲. Alfred North Whitehead

۳. Implausible

۴. ad hoc

۵. Paul Dirac

۶. Ugly

پس چرا نمی‌توانیم در این باره به توافق برسیم که از میان آن‌ها کدام یک درست هستند؟ پاتنم از یک سو، معتقد است وقتی چنین پرسشی مطرح می‌شود، غالباً تقلبی صورت می‌گیرد. به این صورت که این پرسش فرض می‌گیرد که تنها در خصوص پرسش‌های ناظر به واقع، می‌توانیم توافق حاصل کنیم؛ اما این اندیشه به کلی ناموجه است. همچنان که این عقیده که همه‌ی مسائل اخلاقی به حکم ماهیتشان، مناقشه‌انگیزند، به هیچ وجه قابل توجیه نیست. بلکه موضوعات اخلاقی‌ای وجود دارند که افراد درون محدوده‌های اخلاقی در آن‌ها به توافق می‌رسند. این که قتل بی‌گناهان، تقلب، سرقت و امثال این‌ها نادرست است، امری است که افراد بهره‌مند از آگاهی اخلاق در همه جای دنیا بر آن‌ها تأکید دارند. پس همچون دیویی پراگماتیست، باید گفت هیچ اختلاف اخلاقی متافیزیکی‌ای وجود ندارد، به این معنا که نتوان آن‌ها را حل نمود و به مانند بسیاری از مسائل که در یک جامعه‌ی باز وجود دارد، اختلاف نظرها در اخلاق نیز مشاهده می‌شود (Putnam 1994: 155).^۱

از سویی دیگر، پاتنم معتقد است این چنین اختلاف نظرها را می‌توان به دیگر عرصه‌های علمی نیز سرایت داد. برای نمونه، مناقشه درباره‌ی سقط جنین را در نظر بگیرید. مناقشه‌ای که غالباً به عنوان نمونه‌ای از اختلاف نظر اخلاقی «اصولاً حل ناشدنی» از آن یاد می‌کنند. پاتنم معتقد است اختلاف نظرها درباره‌ی شأن اخلاقی سقط جنین معمولاً اختلاف نظرهایی علمی میان متخصصان نیز در این باره به وجود آورده که در چه زمانی جنین به صورت شخصی درمی‌آید و گاهی هم این مسئله با تعبیر متافیزیکی بیان می‌شود به این صورت که «چه زمان جنین صاحب نفس می‌شود؟». فرض اینکه مسئله‌ی «درست بودن یا نبودن سقط جنین» حل ناشدنی است - اگر حل ناشدنی باشد، پس این نمونه‌ای از حل ناشدنی بودن مناقشات صرفاً «اخلاقی» و نه مثلاً نمونه‌ای از حل ناشدنی بودن مناقشات «تخصصی» یا «متافیزیکی» است، به حسب ظاهر، فرضی ناموجه است (ibid 2004: 75). هری گنسلر^۲ (۱۹۴۵ ت) در این خصوص معتقد است که صرف اختلاف نظر نشان‌دهنده‌ی آن نیست که

۱. Thomas Kuhn

۲. Harry J. Gensler

هیچ‌گونه حقیقت اخلاقی‌ای وجود ندارد. فرهنگ‌های مختلف در مورد انسان، دین و حتی علم فیزیک عمیقاً باهم اختلاف دارند. باوجوداین، درباره‌ی هر یک از این امور، حقایقی وجود دارد. به همین نحو، اختلاف نظر عمیق درخصوص موضوعات اخلاقی نشان‌دهنده‌ی این نخواهد بود که هیچ حقیقتی در این باره وجود ندارد (Ibid 2011: 12-13).

از نظر پاتنم، بسیاری از مسائل عملی که متضمن داوری‌های ناظر به واقعیت‌ها است را اگر نگوییم ممکن نیست درباره‌ی آن‌ها به اتفاق نظر دست‌یابیم، حداقل باید گفت این اتفاق نظر دشوار است. به عنوان مثال، اگر چیزی را درخصوص مسئله‌ای اجتماعی آزمون کنیم و آن چیز مؤثر واقع شود مثلاً اگر یک برنامه‌ی سلامت ملی، از آن قسم که در بسیاری از کشورها وجود دارد، در اغلب کشورها همچنان مؤثر واقع شود. در بهترین حالت این را می‌توانیم بگوییم که بعید است مخالفان چنین برنامه‌ای بپذیرند که برنامه‌ی موردنظر در فلان کشور نیز مؤثر واقع می‌شود. مواردی وجود دارد که در آن‌ها چیزی در یک کشور مؤثر واقع می‌شود و همان چیز در کشوری دیگر مؤثر واقع نمی‌شود. در نتیجه، ناممکن بودن رسیدن به دلایل مثبت مبتنی بر اینکه انجام دادن کاری درست است، حتی زمانی که بر سر معیارهای موفق، توافق حاصل شده است، یک ویژگی عام

مسئله یا مسئله‌گشایی عملی است، البته مگر آنکه عملاً آن کار را انجام داده باشید و به توافق نظر و میل همه مؤثر واقع شده باشد. در نتیجه، پاتنم اعتقاد دارد که در احکام اخلاقی هم اتفاق نظر وجود دارد و این دلیلی برای ردّ این ادعا که چون در این احکام اختلاف وجود دارد باید از قلمرو واقعیت‌ها بیرون رانده شوند (Putnam 2004: 76-78).

۴-۳. نادرستی مرزبندی توصیفی/توصیه‌ای در مفاهیم اخلاقی: طرفداران دوگانگی واقعیت/ارزش مدعی‌اند که تمام مفاهیم اخلاقی را می‌توان به یک مؤلفه‌ی صرفاً توصیفی و یک مؤلفه‌ی توصیه‌ای تجزیه نمود. آنگاه مؤلفه‌ی توصیفی امر واقعی‌ای را که محمولش مطابق آن است، بیان می‌کند و مؤلفه‌ی توصیه‌ای، تنها یک «طرز تلقی»^۱ را بیان می‌کند.

۱. Attitude

درحالی‌که پاتنم معتقد است داوری‌های اخلاقی دامنه‌ی گسترده‌ای دارند. برخی از آن‌ها متضمن بایدونباید (توصیه) هستند و برخی دیگر هم وجود دارند که ارتباطی به بایدونباید ندارند و نمی‌توان آن‌ها را بر اساس این واژه‌ها تبیین نمود؛ زیرا این امر درگرو آن است که ما چه احکام اخلاقی‌ای را موردتوجه قرار دهیم (Putnam 2004: 72).

پاتنم تلاش برای شکافتن مفاهیم اخلاقی به توصیف و توصیه را از آن‌رو ناکام می‌داند که امکان ندارد بتوان بدون کاربرد خود مفاهیم اخلاقی یا مترادف با آن، معنای آن‌ها را بیان نمود. برای مثال، به‌یقین چنین نیست که مصداق «بی‌رحم» گویی با کنار گذاشتن همه‌ی دیگر تأثیرات ارزش‌گذارانه‌ی آن، صرفاً «موجب آزرده‌گی عمیق» باشد. درحالی‌که آزرده‌گی فقط به معنای «رنج» نیست و «عمیق» هم فقط به معنای «خیلی زیاد» نیست. پیش از کشف داروهای بیهوشی در قرن نوزدهم، هر عمل جراحی با درد فراوان همراه بود، اما جراحان معمولاً «بی‌رحم» نبودند، درحالی‌که رفتاری که ابداً موجب رنجش آشکار نمی‌شود، ممکن است بی‌اندازه بی‌رحمانه باشد. برای نمونه، تصور کنید کسی جوانی را از روی عمد باهدف اینکه او را از تحقق یک استعداد واقعی باز دارد، اغوا کند! حتی اگر قربانی او هرگز احساس آزرده‌گی آشکار نکند، کار او می‌تواند بسیار بی‌رحمانه باشد (ibid 38: 2002). پاتنم از زبان دیویی درخصوص جدایی‌ناپذیری توصیف (واقعیت) و توصیه (ارزش) می‌نویسد: «اظهارات واقعی پراگماتیستی ما به‌طرز تفکیک‌ناپذیری درهم‌پیچیده با قضاوت‌های ارزشی هستند» (Ibid 1994: 206). از این‌رو، باید عنوان نمود که حقایق عینی و توصیفی در اخلاق هم وجود دارد، حقایقی که به‌نحوی به اندیشه و احساس آدمی وابسته نیست. گزاره‌ی «تنفر و بیزاری نادرست است»، نمونه‌ای از یک حقیقت اخلاقی است. نفرت فی‌نفسه نادرست است، حتی اگر همه آن را تأیید کنند بازهم نادرست خواهد بود. باور به عینی بودن ارزش‌ها مطابق با فهم عرفی است. همه‌ی ما بر اساس این فرض زندگی می‌کنیم که پاسخ صحیحی برای پرسش‌های اخلاقی وجود دارد، یعنی درست یا نادرست وجود دارد که باید کشف شود.

مک‌داول^۱ (ت ۱۹۴۲) نیز درخصوص نادرستی تفکیک دو مؤلفه‌ی توصیفی و توصیه‌ای می‌نویسد: «...به‌نظر معقول می‌رسد که شک کنیم آیا ترفندهایی که برای ازهم باز کردن این درهم‌تنیدگی انجام می‌شوند [تفکیک به مؤلفه‌های توصیفی/توصیه‌ای]... پیوسته قابل اجرا است؟ به‌ویژه شک در این معقول است که آیا همیشه می‌توان با هر مفهوم ارزشی یک وجه واقعی جهان را با معیار اصالت شناخت‌ناانگاران^۲ مطابقت داد؟، یعنی ویژگی‌ای که به هر صورت، مستقل از تجربه‌ی ارزشی هر کس وجود دارد و بتوان گفت استفاده‌کنندگان این مفاهیم [ارزشی]، هنگام کاربرد این مفاهیم، همواره این وجه جهان را در نظر دارند: باید برداشت‌های [ارزش‌گذارانه] را از جهان بزدایم» (McDowell 2001:201؛ با اندکی تغییر).^۳

۳-۵. مفاهیم غلیظ اخلاقی دال بر درهم‌تنیدگی واقعیت/ارزش: این نقد با این پرسش آغاز می‌شود که بنابر نظر طرفداران دوگانگی واقعیت/ارزش، آیا همه‌ی مفاهیم اخلاقی را می‌توان درون این خط‌کشی جای داد؟ در اندیشه‌ی پاتنم، برخی مفاهیم اخلاقی مانند مهربان، بی‌ادب، ستمگر، تحقیرشده، جنایتکار، بی‌نزاکت، بی‌رحم و... که مفاهیم غلیظ ۶۰ اخلاقی هستند را نمی‌توان به دوگانگی واقعیت/ارزش تفکیک کرد.^۴ این مفاهیم به‌سادگی دوگانگی مفروض واقعیت/ارزش را نادیده می‌انگارند و با خیال راحت اجازه می‌دهند که ما از آن‌ها گاه به‌منظوری هنجاری-دستوری و گاه به‌صورت اصطلاحات توصیفی استفاده کنیم (Putnam 1990: 166). درباره‌ی مفهوم غلیظ اخلاقی «بی‌رحم»، برای نمونه این

۱. John McDowell

۲. Non-Cognitivists

۳. Thick

۴. غلیظ در مقابل رقیق (Thin) قرار می‌گیرد. مفاهیم رقیق اخلاقی مفاهیمی چون خوب و بد یا درست و نادرست هستند که صرفاً کارکردهای ارزشی یا اخلاقی دارند، اما مفاهیم غلیظ افزون بر آن، دارای کاربرد وصفی هم هستند. دو اصطلاح «رقیق» و «غلیظ» را ایریس مُرداک (Iris Murdoch) (۱۹۹۹-۱۹۱۹) و برنارد ویلیامز (Bernard Williams) (۲۰۰۳-۱۹۲۹)، به‌منظور دلیلی برای اثبات دوگانگی واقعیت/ارزش مطرح می‌کنند (برای تفصیل سخن نک: Putnam 1990: 166).

گزاره که «ولاد صلابه کش^۱ فرمانروایی فوق‌العاده بی‌رحم است» یا «بی‌رحمی‌های یک حکومت باعث شورش‌هایی شد»، گزاره‌هایی هستند که می‌توان تصور نمود که در اثری درباره‌ی تاریخ با آن‌ها مواجه شده‌ایم، پس توصیفی‌اند. آن‌ها توصیف ولاد صلابه‌کش و علل پاره‌ای رخداد‌های تاریخی و شورش‌ها هستند. در ادامه پاتنم می‌نویسد: «موضع من به‌هیچ‌وجه آن نیست که تمام «ارزش‌گذاری‌ها توصیفی‌اند»؛ بلکه موضع من آن است که برخی ارزش‌گذاری‌ها، در واقع برخی ارزش‌گذاری‌های اخلاقی، توصیف‌اند و برخی ارزش‌گذاری‌ها توصیفی نیستند. ارزش‌گذاری به کلی در برابر توصیف قرار نمی‌گیرد؛ به عقیده‌ی من، بین طبقه‌ی توصیف‌ها و طبقه‌ی ارزش‌گذاری‌ها در برخی موارد هم‌پوشانی وجود دارد» (Ibid 2004: 74).

هیر^۲ (۱۹۱۹-۲۰۰۲) در خصوص مفهوم‌های غلیظ اخلاقی معتقد است که آن صرفاً مفاهیم ساده‌ی مربوط به واقعیت‌اند و نه مفاهیم اخلاقی یا هنجارین. استدلال هیر برای این ادعا، اصطلاح «بی‌ادب» است که در آن پسری به‌صورت پسر دیگر آب دهان می‌اندازد. دومی بدون اینکه از صندلی بلند شود به آرامی مشتی بر دیگری می‌زند. معلم متوجه می‌شود و پسر می‌گوید: «من زدمش چون به صورتم آب دهان انداخت. معلم جواب می‌دهد: مؤدبانه نبود، بی‌ادبی بود». وقتی پسرها از کلاس بیرون رفتند، پسری که مشت زده بود با نیشخند به دیگری می‌گوید: قبول دارم که بی‌ادبانه بود. نظر هیر آن است که این مثال قانع می‌کند که ممکن است پذیرش عملی شرایط توصیفی لازم برای این را که «بی‌ادبانه» نامیده شود، برآورد می‌کند، بدون آنکه تعهدی به ارزش‌گذاری منفی آن عمل باشد، هرچند که «بی‌ادبانه» معمولاً صفتی با ارزش‌گذاری منفی است. هیر مدافع این موضع است که یک صفت ارزش‌گذارانه‌ی راستین، یعنی صفتی که محتوای معناشناختی آن، چنان است که چیزی صاحب ارزش (یا ضد ارزش) ذاتی است، به گونه‌ای است که هر کس چنان صفتی را بدون ریا یا عدم صمیمیت به کار برد به تأیید (یا تقبیح) آن برانگیخته شود

۱. Vlad The Impaler

۲. R. M. Hare

(Hare 1981: 72-75).

پاتنم در پاسخ معتقد است که هیر این امکان را نادیده می‌گیرد که شخص می‌تواند بگوید چیزی ارزش (مثبت یا منفی) دارد، اما چیزی دیگر آن ارزش را تحت شعاع قرار می‌دهد. همان‌گونه که آن پسر در مثال بالا، اگر بزرگ می‌شد و فیلسوف اخلاق می‌شد، می‌توانست از آنچه گفته بود، چنین دفاع کند که: البته، منکر این نبودم که بی‌ادبی چیز نادرستی است. آنچه می‌خواستم بگویم آن بود که گاهی بی‌ادب بودن درست است؛ زیرا شخصی که نسبت به او بی‌ادب بودم، سزاوار آن است؛ و چون «بی‌ادب» دارای نیروی ارزش‌گذارانه است گفتن اینکه بی‌ادب بودن درست است، به‌جا خواهد بود، حال آنکه جمله‌ی «گاهی رفتن به رستوران درست است»، چنین نیست (Putnam 2002: 37).

۴. ملاحظات تحلیلی، تکمیلی و انتقادی

نقد‌های پاتنم که عبارت‌اند از: نخست، جهش از تمایز بی‌ضرر به یک دوگانگی مطلق به این معنا که اگر این دوگانگی اجرا نشود هیچ فعالیت فلسفی انجام نمی‌شود، دو، ارزش‌ها قادرند جهان را توصیف کنند، سه، اتفاق نظر در باب احکام اخلاقی وجود دارد، چهار، بسط گستره‌ی داوری‌های اخلاقی به قلمرو واقعیت‌ها و پنج، مفاهیم غلیظ اخلاقی دلیل هم‌پوشانی میان واقعیت و ارزش‌اند، مواردی هستند که منجر می‌شوند دیوار فرضی میان واقعیت و ارزش اگر نگوییم فروریخته می‌شوند، جزم‌اندیشی ما را در این باب به بازاندیشی وا می‌دارند. حال ملاحظات تحلیلی، تکمیلی و انتقادی خود درباره‌ی ماهیت دوگانه‌ی «ارزش» و «واقعیت» را می‌افزاییم تا از این طریق بتوانیم به توسعه و بازسازی دیدگاه پاتنم پردازیم. ملاحظه‌ی نخست، دفاع از «عینیت ارزش‌ها» است که پاتنم در تلاش است آن را نشان دهد، اما در ملاحظه‌ی دوم، در پی نقد دیدگاه «برساخت‌انگاری^۱ واقعیت‌ها» هستیم که پاتنم از آن دفاع می‌کند. به نظر می‌رسد آن‌جا که پاتنم در پی نشان دادن درهم‌تنیدگی واقعیت/ارزش است، دیدگاه‌هایش قابل‌پذیرش است، اما آنجا که درصدد تبیین سرشت و

۱. constructivism

ماهیت ضلع «واقعیت» این دوگانگی می‌باشد، اندیشه‌هایش قابل تأمل و نقد است.

۱-۴. پاتنم در اثبات درهم‌تنیدگی واقعیت و ارزش معتقد است که ارزش‌های معرفتی در قبول/رد گزاره‌های علمی نقش بسزایی دارند، درحالی‌که ممکن است اشکال شود که در گفتگوها درباره‌ی واقعیت و ارزش، اغلب بین ارزش‌های معرفتی و ارزش‌های غیرمعرفتی مانند اخلاقی، فرهنگی، سیاسی و... تفکیک گذاشته شده است. ارزش‌های معرفتی، ارزش‌هایی هستند که مسیر و روش علم را مشخص می‌کنند و ملاک عینیت علم محسوب می‌شوند، اما در مسئله‌ی ارتباط واقعیت و ارزش، بحث اصلی در مورد نقش ارزش‌های غیرمعرفتی در قلمروی واقعیت است. تلقی رایج آن است که در بحث از نسبت واقعیت و ارزش کسی تأثیرات ارزش‌های معرفتی را انکار نمی‌کند، بلکه تنها ابهام و پرسش در باب ارزش‌های غیرمعرفتی وجود دارد (Psillos and curd 2008: 601).

این تلقی در صورتی درست است که بتوان مرز قاطعی بین ارزش‌های معرفتی و غیرمعرفتی برای نمونه، ارزش‌های اخلاقی ایجاد نمود. پیش‌فرض چنین دیدگاهی آن است که ارزش‌های معرفتی محتوای اخلاقی ندارند، اما این پیش‌فرض قابل‌بحث است و برای سنجش آن به بحثی مفصل درباره‌ی مهم‌ترین ارزش‌های معرفتی نیاز است. در چنین بحثی اگر بتوان نشان داد که ارزش‌های معرفتی از ارزش‌های اخلاقی جدا نیستند، آنگاه دانشی که بر مبنای ارزش‌های معرفتی به دست می‌آید در این مسیر با ارزش‌های اخلاقی نیز ارتباط خواهد داشت؛ بنابراین، اگر اخلاق را نسبی بدانیم، ارزش‌های معرفتی و به تبع آن محتوای معرفتی حاصل از آن نیز عینیت خود را از دست می‌دهد.

اما به نظر می‌رسد ارزش‌های معرفتی را نمی‌توان از ارزش‌های اخلاقی جدا نمود. برای نمونه، در معیارهای پراگماتیستی، فایده و کارکرد یک نظریه‌ی علمی دلیلی برای ترجیح آن نظریه است و کارکرد و فایده را بدون توجه به اهداف فردی و جمعی نمی‌توان تعریف کرد. حتی اینکه عینیت از یک‌سو، ارزشمند است و از سوی دیگر، امر عینی مطلوب نیز است، برای طرفداران دوگانه‌ی واقعیت/ارزش یک پارادوکس خواهد بود. دلیل مهم‌تر آنکه، صدق که یکی از مؤلفه‌های اصلی علم به شمار می‌آید، از مهم‌ترین

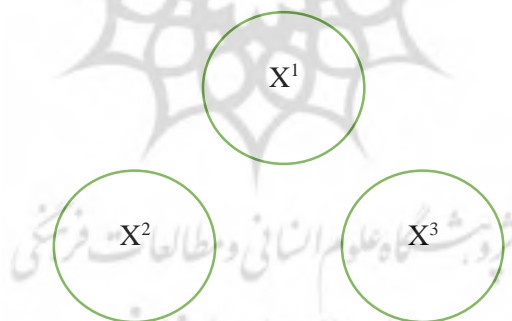
مفاهیم اخلاقی نیز هست. در اینجا مسئله آن نیست که برخی از ارزش‌های معرفتی شباهتی لفظی با مفاهیم اخلاقی دارند و یا آنکه دست کم محتوایی اخلاقی هم دارند، بلکه مسئله آن است که صدق به عنوان یک ارزش معرفتی تنها با شرط صدق اخلاقی می‌تواند تحقق داشته باشد. به همین دلیل است که هنجارهای اخلاقی نظیر کرامت انسانی و احترام متقابل در تضمین صدق نقش مهمی دارند (صادقی ۱۳۹۳: ۱۳).

امروزه در فلسفه‌ی اخلاق اخلاق، علم از شاخه‌های مهم اخلاق عملی است و مباحث اخلاق علم در حوزه‌هایی مانند فرااخلاق، اخلاق هنجاری و اخلاق کاربردی به‌طور جدی دنبال می‌شود. در اخلاق علم از اصول، هنجارها و مفاهیم اخلاقی مرتبط با حوزه‌ی علم بحث می‌شود و از معنا و توجیه آن پرسش می‌شود. همچنین به مشکلات اخلاقی در محیط‌های علمی توجه می‌شود و اینکه این مشکلات چه نقشی در پیدایش بحران‌های مرتبط با علم جدید مانند بحران محیط‌زیست و شکاف طبقاتی دارند. اصولی مانند دقت در پژوهش، کاهش خطا، گزارش همه‌ی یافته‌های تجربی، آزادی دسترسی به منابع و ابزارهای پژوهش نمونه‌هایی از توصیه‌های مشترک در دو حوزه‌ی واقعیت و ارزش است که همگی در تضمین عینیت دانش نقش دارند.

در مجموع تولید علم فعالیتی جمعی است و اعتماد متقابل شرط اصلی هر کار جمعی و از جمله کارهای علمی است. در یک جامعه‌ی علمی اهدافی مانند عینیت و صدق بدون عمل به اصول اخلاقی مانند راست‌گویی و نیک‌خواهی و احترام به انسان، تضمینی برای تحقق و ماندگاری ندارند. موفقیت علم صرفاً با اعتماد متقابل بین اعضای جامعه‌ی علمی تضمین می‌شود و این اعتماد باید بین جامعه‌ی علمی و سایر گروه‌های اجتماعی نیز وجود داشته باشد. تردیدی نیست که کاهش اعتماد عمومی در حوزه‌هایی مانند پزشکی روند پژوهش علمی را نیز مختل خواهد کرد و میزان این اعتماد تا حد زیادی به اخلاق پزشکی مربوط است؛ بنابراین مطابق با نظر پاتنم، دانش بدون ارزش نه امکان تحقق دارد و نه تضمینی برای ماندگاری (صادقی ۱۳۹۳: ۱۴-۱۳).

۲-۴. پاتنم یکی از مهم‌ترین دلایل طرفداران دوگانگی واقعیت/ارزش را در این اندیشه

ردیابی می‌کند که گویی این طیف دقیقاً «واقعیت‌ها» را می‌شناسند (Putnam 2002: 21)، حال ما همین مسئله را درباره‌ی خود پاتنم مطرح می‌کنیم و اندیشه‌ی او را درباره‌ی «واقعیت‌ها» مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهیم تا برای ما مشخص شود آیا اندیشه‌ی او در مورد ماهیت واقعیت‌ها درست است یا خیر؟. او موافقان این دوگانگی را جزء عینی‌انگاران واقعیت دسته‌بندی می‌کند که مطابق آن تحقق بسیاری از واقعیت‌های مربوط به جهان را کاملاً مستقل از نظام بازنمایی انسان‌ها در نظر می‌گیرند و چون هیچ ارزشی خارج از بازنمایی ما وجود ندارد، این را دلیلی برای ذهنی‌انگاری ارزش‌ها در نظر می‌گیرند. درحالی‌که از نظر پاتنم، واقعیت امری برساخته است. به این معنا که حقیقت ضروری در باب هر واقعیتی، عبارت است از اینکه آن واقعیت، تنها به این دلیل محقق می‌شود که ما انسان‌ها آن را به نحوی برساخته‌ایم که بازتاب نیازها و منافع امکانی ماست. از این رو، واقعیت‌ها به نحو عینی در خارج وجود ندارند. پاتنم برای تبیین دیدگاه برساخت‌گرایانه‌ی خود مثالی را بیان می‌کند. او ما را دعوت می‌کند جهانی را در نظر بگیریم که شامل «سه چیز» است، این جهان را می‌توان همچون شکل زیر به تصویر کشید.



پرسش آن است که این جهان کوچک شامل چند چیز است؟ مطابق فهم عرفی از مفهوم چیز (از نظر پاتنم مطابق نظر کارنپ^۱ (۱۸۹۱-۱۹۷۰))، دقیقاً سه چیز در این جهان وجود دارد: X^1 ، X^2 و X^3 ؛ اما به نظر پاتنم: «فرض کنید... من مثل برخی منطق‌دانان لهستانی

۱. Rudolf Carnap

(منظور لسینیفسکی^۱ (۱۸۸۶-۱۹۳۹) است) معتقد باشم که به‌ازای هر دو امر جزئی، چیزی وجود دارد که حاصل جمع آن دو چیز است... [بنابراین] جهان «سه فردی»... را در واقع شامل هفت چیز خواهیم یافت» (Putnam 1987: 96-97) که عبارت‌اند از X^1 ، X^2 ، X^3 ، X^1+X^2 ، X^1+X^3 ، X^2+X^3 و $X^1+X^2+X^3$. در این صورت در این جهان تخیلی واقعاً چند چیز وجود دارد؟ سه چیز یا هفت چیز؟ از نظر پاتنم، این گونه پرسش‌ها هیچ پاسخ قطعی و منطقی ندارد و هر پاسخی که بدهیم وابسته به انتخاب دلخواهی طرح مفهومی^۲ است. یک جمله‌ی واحد، مانند «دقیقاً یک چیز در این جهان وجود دارد»، در طرح مفهومی کارنپ صادق است و در دیگری کاذب؛ اما اگر طرح مفهومی لسینیفسکی را به کار بریم، هفت چیز وجود خواهند داشت. لذا پاتنم نتیجه می‌گیرد این فکری بی‌معنا است که نحوه‌ای از وجود داشتن چیزها، به‌خودی‌خود و مستقل از گزینش طرح مفهومی وجود داشته باشد. اندیشه‌ی برساخت‌گرایانه‌ی پاتنم درباره‌ی واقعیت‌ها از چند جهت قابل نقد و بررسی است که عبارت‌اند از:

۱-۲-۴. پاتنم دست‌کم دو آموزه‌ی منطقیاً مستقل را تحت یک نام واحد، یعنی «واقع‌گرایی متافیزیکی» به هم پیوند داده است. نخست، واقعیت، مستقل از بازنمایی‌های ما از آن وجود دارد. دوم، یک و فقط یک طرح مفهومی درست برای توصیف واقعیت وجود دارد. گزاره‌ی نخست چیزی است که واقع‌گرایی بیرونی نام دارد. گزاره‌ی دوم را «طرح مفهومی ممتاز»^۳ نامیده‌اند. پاتنم به‌درستی دریافته است که نسبی‌گرایی مفهومی، این آموزه‌ی اخیر را نفی می‌کند؛ و چون همیشه می‌توان گزاره‌ی عطفی^۴ را با ابطال یکی از بخش‌ها باطل ساخت، اگر واقع‌گرایی متافیزیکی عطف‌نسبی‌گرایی مفهومی و نظریه‌ی طرح مفهومی ممتاز باشد، آنگاه واقع‌گرایی متافیزیکی ابطال شده است؛ اما با نفی یکی از

۱. Stanislaw Lesniewski

۲. Conceptual Scheme

۳. Privileged

۴. Conjunction

بخش‌های گزاره‌های عطفی بخش دیگر نفی نمی‌شود، پس کذب نظریه‌ی طرح مفهومی ممتاز تغییری در جایگاه واقع‌گرایی بیرونی پدید نمی‌آورد (Searle 1995: 164).

تمام چیزی که مثال پاتنم نشان می‌دهد آن است که راه‌های متعدد و به یکسان صادق- برای توصیف جهان، یا بخشی از آن می‌تواند وجود داشته باشد، حال آنکه، هیچ‌یک از طرفداران عینی‌انگاری واقعیت این را انکار نمی‌کنند. هر عینیت‌گرایی این را می‌پذیرد که از قطعه‌ی مشخصی از زمان و مکان، توصیف‌های متنوع و به یکسان صادقی می‌تواند وجود داشته باشد، به شرط آنکه این توصیف‌ها همه با یکدیگر سازگار باشند. تنها چیزی که عینی‌انگاری واقعیت به آن متعهد شده این است که هر توصیف ممکن از قطعه‌ی معینی از زمان و مکان صادق نخواهد شد و برخی از این توصیفات، به دلیل عدم مطابقت با آنچه هست، کاذب خواهند شد.

۴-۲-۲. درباره‌ی بیشتر چیزها و واقعیاتی که در مورد آن‌ها سخن می‌گوییم الکترون‌ها، کوه‌ها، دایناسورها، رودخانه‌ها، دریاچه‌ها و... جای بحث نیست که آن‌ها پیش از ما وجود داشته‌اند. پس چگونه ممکن است وجود آن‌ها وابسته به ما باشد؟ ما چگونه ممکن است گذشته‌ی خود را بیافرینیم؟ آیا این ما را به شکل شگفت‌آوری از علیت معکوس^۱ متلزم نخواهد کرد که مطابق آن، علت (کنش ما) پس از معلول (مثلاً وجود دایناسورها) می‌آید؟ (Boghossian 2006: 38).

۴-۲-۳. حتی اگر فرض کنیم که جهان تنها از زمانی وجود داشته است که ما وجود داشته‌ایم، آیا اینکه الکترون یا کوه برساخته‌ی ما نیست، بخشی از خود مفهومی الکترون یا کوه نیست؟ مثلاً الکترون را در نظر بگیریم. آیا هدف ما از داشتن چنین مفهومی، این نیست که این مفهوم بر چیزی مستقل از ما دلالت کند؟ مطابق الگوی استاندارد فیزیک ذرات، الکترون در زمره‌ی آجرهای بنیادی سازنده‌ی تمام مواد است. الکترون سازنده‌ی اعیانی معمولی است که با چشم غیرمسلح قابل مشاهده است و ما با آن‌ها تعامل داریم و یک

۱. Backward Causation

نمونه از این اعیان، بدون ماست. پس چگونه وجود این اعیان می‌تواند وابسته به ما باشد؟ آیا در معرض خطر گفتن چیزی نیستیم که نه تنها کاملاً خطاست، بلکه همچنین از نظر مفهومی ناسازوار^۱ است؟ گویی به درستی دریافته‌ایم که الکترون قرار بوده چه چیزی باشد (Boghossian 2006: 39).

۴-۲-۴. وقتی به مسئله‌ی برساخت‌انگاری توجه شود، می‌توان دو امر را باهم درآمیخت: برساخت‌انگاری پاتنم در باب واقعیت معین «الف» را می‌توان با این نکته درآمیخت که ما در برساختن «الف»، از نظر متافیزیکی، محدودیت‌هایی داریم؛ اما باید متذکر شد که برساختار اجتماعی پاتنم به چنین برساخته‌های گریزناپذیری علاقه ندارد. تمام نکته‌ی او تأکید بر وابستگی هر واقعیتی بر نیازها و علایق امکانی اجتماعی است. چنانکه اگر نیازها و علایق ما متفاوت می‌بود، آنگاه واقعیات مرتبط با آن نیازها و علایق نیز تغییر می‌کرد؛ و درست به همین دلیل است که پاتنم برساخته‌های گریزناپذیر را رد می‌کند؛ زیرا در واقع سردرآوردن از این موضوع دشوار است.

اگر وجود واقعیت مشخصی واقعاً مدیون کنش‌های عامدانه‌ی ما باشد، به آسانی می‌شود شرایطی را تصور کرد که در آن ممکن بود انتخاب ما ساختن واقعیتی ناسازگار با آن باشد. حال، فرض کنیم، به بیانی کلی و طرح‌مانند، ما واقعیت «الف» را برساخته‌ایم و این برساخته از نظر متافیزیکی امکانی است. از اینجا نتیجه می‌شود که جامعه‌ای دیگر می‌توانست واقعیت «نالِف» را برساخته باشد، حتی وقتی که ما واقعیت الف را برساخته‌ایم؛ اما چگونه ممکن است جهانی واحد چنان باشد که در آن احتمالاً هم «الف» و هم «نالِف» صادق باشند؟ چگونه ممکن است هر دوی این‌ها درست باشند که جهان مسطح است و اینکه جهان گرد است؟ به نظر می‌رسد برساخت‌انگاری اجتماعی واقعیت پاتنم نقض صریح اصل تناقض^۲ است. مادامی که گفته شود برساخته‌ها اموری امکانی هستند، این مشکل وجود خواهد داشت که چگونه می‌توان برساختن واقعیات از نظر منطقی (یا متافیزیکی) ناسازگار را با یکدیگر سازگار کرد (Kukla 2000: 91-96).

۱. Conceptually Incoherent

۲. Violation of the Law of Non-Contradiction

۵-۲-۴. اگر قرار باشد از نسبت مفهومی به‌عنوان استدلالی بر ضدّ واقع‌گرایی استفاده کنیم، به‌نظر می‌آید که خود این آموزه، واقع‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرد؛ زیرا پیش‌فرض آن، واقعیتی مستقل از زبان است که می‌توان آن را با استفاده از واژگان مختلف به‌شکل‌های متفاوت بُرید یا تقسیم نمود. برای مثال، شیوه‌های مختلف شمارش چیزها را در نظر بگیرید: پاتنم اشاره می‌کند که یک راه برای توصیف جهان کوچک آن است که بگوییم سه چیز وجود دارد و در توصیف دیگری هفت چیز؛ اما باید توجه داشت که پیش‌فرض خود این ادعا، وجود چیزی است که پیش از کاربستِ توصیف موردنظر وجود دارد. در غیر این صورت، اصلاً این مثال را به‌هیچ‌وجه نمی‌فهمیدیم.

اگر بخواهیم استدلال پاتنم را علیه واقع‌گرایی بیرونی طرح کنیم، مرتکب مغالطه‌ی کاربرد ارجاع^۱ اساسی شده‌ایم: از این واقعیت که هر توصیفی فقط نسبت به مجموعه‌ای از مقولات زبانی می‌تواند صورت گیرد، نتیجه نمی‌شود که آن امور واقع/اعیان/وضعیت امور و... که توصیف شده است نیز فقط نسبت به مجموعه‌ای از مقولات می‌تواند وجود داشته باشند. نسبی‌گرایی مفهومی، دیدگاهی است درباره‌ی اینکه ما چگونه کاربرد عبارات زبانی خود را تثبیت می‌کنیم. اینکه کاربرد صحیح واژه‌ی «گره» یا «کیلوگرم» چیست، وابسته به تصمیم ماست و از همین حیث دلخواهانه است؛ اما به‌محض اینکه معنای این عبارت را به‌واسطه‌ی تعاریف دلخواهی در نظام واژگان خود تثبیت کردیم، دیگر در اینکه آیا خصوصیات مستقل از بازنمایی جهان این تعاریف را برآورده می‌سازد یا خیر، هیچ نوع نسبت یا مؤلفه‌ی دلخواهی وجود ندارد؛ زیرا آن خصوصیات از جهان که این تعاریف را برآورده می‌کند یا نمی‌کند، مستقل از آن تعاریف یا هرگونه تعریف دیگری است (Searle 1995: 165-166).

نتیجه‌گیری

پاتنم با الگوبرداری از اندیشه‌ی پراگماتیست‌ها، منتقد به‌کارگیری دوگانگی واقعیت/ارزش در روش‌شناسی علم است و این دو را درهم‌تنیده می‌داند. انتقادات پاتنم بر دوگانه‌ی

۱. Use Mention Fallacy

واقعیت/ارزش عبارت‌اند از: ۱. این دوگانگی از یک تمایز بی‌ضرر تبدیل به دوگانگی متافیزیکی مطلق شده است که در همه‌جا حضور دارد و در صورت رعایت نکردن آن، هیچ گزاره‌ی علمی‌ای معنا دار نخواهد بود. از نظر پاتنم این نوع نگاه در روش علمی زیان‌بار خواهد بود. ۲. علم متأثر از ارزش‌ها است و این دو از هم جدا نیستند. به این معنا که با استفاده از این ارزش‌ها می‌توانیم توصیفی درست از جهان ارائه دهیم که قابلیت صدق و کذب دارند و این خود به معنای عینیت این ارزش‌ها است. پس چنین نیست که ارزش‌های اخلاقی صرفاً با دغدغه‌های متفاوت با مسائل مربوط به ارزش‌های شناختی پیوند دارد. ۳. از یک سو، در خصوص برخی از گزاره‌های اخلاقی نظیر قتل بی‌گناهان، تقلب، سرقت و... اتفاق نظر وجود دارد و از سویی دیگر، وجود اختلاف نظر در همه‌ی گزاره‌های علمی وجود دارد و این دو مورد برخلاف موافقان دوگانگی است که اعتقاد دارند چون درباره‌ی ارزش‌های اخلاقی اتفاق نظر وجود ندارد این ارزش‌ها بیرون از دامنه‌ی واقعیت‌ها هستند. ۴. احکام اخلاقی را نمی‌توان به دو مؤلفه‌ی توصیفی و توصیه‌ای تجزیه نمود؛ زیرا این امر در گرو آن است که ما چه احکام اخلاقی‌ای را مورد توجه قرار می‌دهیم. در دیدگاه پاتنم، برخی از آن‌ها متضمن باید و نباید (توصیه) هستند و برخی دیگر به مانند «بی‌رحم» هم وجود دارند که توصیفی‌اند و ارتباطی به باید و نباید ندارند و نمی‌توان آن‌ها را بر اساس این واژه‌ها تبیین نمود. ۵. مفاهیم غلیظ اخلاقی چون مهربان، بی‌ادب، ستمگر، تحقیر شده، جنایت، بی‌نزاکت، بی‌رحم و... را نمی‌توان به دوگانگی واقعیت/ارزش تفکیک کرد. این مفاهیم به سادگی دوگانگی مفروض واقعیت/ارزش را از بین می‌برد و با خیال راحت اجازه می‌دهد که ما از آن‌ها گاه به منظوری هنجاری-دستوری و گاه به صورت اصطلاحات توصیفی از آن‌ها استفاده نمود.

به‌رغم بیان نقاط قوت دیدگاه‌های پاتنم در مسئله واقعیت/ارزش، اندیشه‌های او آنجا که از سرشت برساخت‌انگارانه‌ی واقعیت‌ها سخن می‌گوید که حاصل آن، ناسازگاری نسبی مفهومی با واقع‌گرایی بیرونی است، دارای نقاط ضعف و از چند جهت قابل نقد و بررسی است: ۱. این واقعیت که طرح‌های مفهومی مختلف، توصیف‌های متفاوتی را از واقعیتی واحد مجاز می‌شمارند و اینکه هیچ توصیفی از واقعیت بیرون از تمام طرح‌های مفهومی نیست، اصلاً هیچ‌گونه ارتباطی با درستی یا نادرستی واقع‌گرایی ندارد. ۲. بسیاری از

پاتم؛ دوگانه‌ی واقعیت/ارزش و برساخت‌انگاری واقعیت؛ عبادی و امدادی ماسوله | ۱۵۱

اشیاء و چیزهای موجود مانند الکترون‌ها، کوه‌ها و... پیش از ما وجود داشته‌اند و به چه طریق ممکن است آن‌ها وابسته به ما باشند؟. ۳. تأکید بر وجود چیزها از طریق یک توصیف، ما را در معرض مشکل کفایت مفهومی قرار می‌دهد، به این معنا که از نقش برخی اعیان، شناختی درست نداریم. ۴. قبول برساخت‌انگاری اجتماعی واقعیت، مستلزم انکار صریح اصل عدم تناقض است؛ زیرا بر اساس این دیدگاه، هم‌زمان ممکن است هم واقعیت «الف» و هم «نالاف» صادق باشد. ۵. دلایل نسبیت مفهومی برای ردّ واقع‌گرایی خود آموزه‌ای است که واقع‌گرایی را پیش‌فرض می‌گیرد. در مثال پاتم، توصیف جهان دارای سه چیز یا هفت چیز، هرکدام وجود چیزی را پیش‌فرض دارند که پیش از به‌کارگیری توصیف مورد نظر وجود دارد و گرنه به‌هیچ‌وجه چنین مثال را نمی‌فهمیدیم.

تعارض منافع


تعارض منافع وجود ندارد.

ORCID

Ahmad Ebadi

Mohammad Emdadi

Masuleh

 <http://orcid.org/0000-0003-4719-2196>

 <https://orcid.org/0000-0001-7907-910X>

منابع

پاتم، هیلاری (۱۳۹۵)، *پراگماتیسم: پرسشی گشوده*، ترجمه محمد اصغری، تهران: ققنوس.
صادقی، رضا (۱۳۹۳)، «دانش ارزش‌مند و مسأله عینیت»، فصلنامه *روش‌شناسی علوم انسانی*، دوره‌ی بیستم، ش ۸۱، صص. ۲۹-۷.

Adams, Michele (2002), *Fieldwork in Familiar Places: Morality, Culture and Philosophy*. Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

Bartlett, Tom (2017), "A Marriage of Minds", in <https://www.chronicle.com/article/A-Marriage-of-Minds>.

Ben-Menahem, Yemima (2005), *Hilary Putnam*. Cambridge University Press.

Boghossian, Paul, A., (2006), *Fear of Knowledge: Against Relativism and Constructivism*, Oxford University Press.

Dewey, John (1926), *Experience and Nature*. LaSalle, Ind.: Open Court.

- Firth, Roderick (1981), "Epistemic Merit, Intrinsic and Instrumental". in *Proceedings and Addresses of the American Philosophical Association*, 55, no. 1, pp. 5-23.
- Gensler, Harry J. (2011), *Ethics: A Contemporary Introduction*. Routledge: Taylor & Francis e-Library.
- Hare, R. M., (1981), *Moral Thinking*. Oxford: Clarendon Press.
- Hickey, Lance, P. (2009), *Hilary Putnam*. Continuum International Publishing Group.
- Hume, David (1978), *Treatise of Human Nature*, Edited by L. A. Selby-Bigge, 2nd edn. Oxford: Oxford University Press.
- James, William (1978), *Pragmatism and the Meaning of Truth*. Cambridge, Mass. Harvard University Press.
- Kukla, Andre, (2000), *Social Constructivism and the Philosophy of Science*, London and New York: Routledge.
- McDowell, John (2001), *Mind, Value, and Reality*. Harvard University Press.
- Psillos, stathis and curd, martin, (2008), *the Routledge Companion to Philosophy of Science*, Routledge, New York.
- Putnam, Hilary, (2017), "The Fact/Value Dichotomy and the Future of Philosophy", in *Facts and Values the Ethics and Metaphysics of Normativity*, Edited by Giancarlo Marchetti and Sarin Marchetti, Routledge.
- _____, (2015), *Pragmatism: An Open Question*, translated by Mohammad Asghari, Tehran: Qoqnous. [in Persian]
- _____, (2004), *Ethics Without Ontology*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- _____, (2002), *The Collapse of the Fact/Value Dichotomy and Other Essays*. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- _____, (1994), *Words and Life*, Edited by James F. Conant, Harvard University Press.
- _____, (1990), *Realism with a Human Face*. Edited by James F. Conant. Cambridge, Massachusetts: Harvard University Press.
- _____, (1981), *Reason, Truth, and History*. New York: Cambridge University Press.
- Sadeghi, Reza (2013), "Valuable knowledge and the problem of objectivity", *Humanities Methodology Quarterly*, Volume 20, Vol. 81, pp. 29-7. [in Persian]
- Searle, John, (1995), *The Construction of Social Reality*. New York: The Free Press.
- Weiss, Paul and Hartshorne, Charles (eds.) (1931), *The Collected Papers of Charles Sanders Peirce*, Vol. 1: Principles of Philosophy, Cambridge, Mass.: Harvard University Press.

پاتنم؛ دوگانه‌ی واقعیت/ارزش و برساخت‌انگاری واقعیت؛ عبادی و امدادی ماسوله | ۱۵۳

Zeglen, Urszula (2002), "Introduction", in *Pragmatism and Realism* by Hilary Putnam. Routledge: Taylor and Francis Group.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

استناد به این مقاله: عبادی، احمد، امدادی ماسوله، محمد. (۱۴۰۰). پاتنم؛ دوگانه‌ی واقعیت/ارزش و برساخت‌انگاری واقعیت، فصلنامه علمی حکمت و فلسفه، ۱۶(۶۸)، ۱۲۳-۱۵۲.

DOI: 10.22054/wph.2021.53089.1867



Hekmat va Falsafeh (Wisdom and Philosophy) is licensed under a Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International License.